

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

برای اثبات این که اجزاء غیر متعذر واجب هست دو راه ذکر شده، یکی تمسک به
استصحاب هست و یکی تمسک به قاعده میسور. معمولاً حالا ابتداءً از استصحاب بحث
کردند بعد قاعده میسور را بحث کردند. البته منطقی این بود که عکس انجام بشود. چون
اگر قاعده میسور ثابت بشود آن دلیل اجتهادی است نوبت به استصحاب نمی‌رسد.

س: معمولاً مقتضای ادله عامه را اول بحث می‌کنند بعد مقتضای ادله خاصه را، از این
جهت

ج: بله ولی چون اصل است و وقتی که ما قاعده داشته باشیم علی‌القاعده نباید...، مگر
این که بگوییم استصحاب از باب این است که حالا همین نکته شاید در نظر شما باشد که
آن قاعده میسور اگر گفتیم مخصوص مثلاً به صلاة است که این طور هم نیست البته که
مخصوص صلاة باشد؛ خب می‌شد بگوییم. حالا بعضی هم اصلاً قاعده میسور را عنوان
کردند؛ استصحاب را از ادله قاعده میسور قرار دادند. حالا خیلی زیاد مهم نیست این
جهت. حالا تبعاً لهم ابتداءً استصحاب را مورد کلام قرار می‌دهیم.

شیخ اعظم قدس سره در فرائد برای اثبات وجوب، به استصحاب تمسک فرمودند به دو
بیان، یک بیان دیگری هم در جای دیگری فرمودند؛ در خود مثل این که در خود استصحاب
فرمودند، مجموعاً سه بیان ایشان فرمودند.

آقای آخوند هم قدس سره در کفایه متعرض استصحاب شدند و یک تقریش را ظاهراً
قبول فرمودند. شیخ رضوان الله علیه هر دو تقریب را قبول فرمودند؛ دو تقریبی که بیان
کردند مرحوم آقای آخوند یک تقریب را قبول فرمودند و لکن بعدها که منهم محقق خوئی
باشد در مصباح الاصول کأله دیگه همه تقاریب مورد خدشه واقع شده و کسی با
استصحاب فرموده که نمی‌شود با استصحاب ما وجوب بقیه را اثبات بکنیم.

تقریب استصحاب به چه شکل می‌توان نمود؟ خودش وجوهی دارد؛ به اختلاف این که آن
متیقن سابق را چه بگیریم. چون ما در این موارد متیقن‌های مختلفی ممکن است که
بتوانیم تصویر کنیم و بحسب آن استصحاب بکنیم. البته در ابتدای بحث هم باید توجه
داشته باشیم که ولو تذکر ندادند ابتداءً ولی هم شیخ متعرض شده ابتداءً و هم محقق
خوئی در پایان این وجوه می‌فرماید این در جایی است که فعلاً در ابتدای امر تعذر نبوده؛
بعد عارض التّعذر، مثلاً در اول وقت به اندازه‌ای که یک نماز چهار رکعتی را بخواند متعذر
نبوده برایش تمام اجزاء و شرائط را بیاورد و ممکن بوده، بعد تعذر عارض شده، فعلاً این

صورت را محل کلام قیبرار می‌دهد. آن‌جا که از اول تعذر داشته قبل الوقت و من اول الوقت این تعذر داشته این را بعداً متعرض می‌شویم. فعلاً مورد کلام آن‌جایی است که یک زمانی بوده که تعذر نداشته

س: یک زمانی ... امثال ...

ج: بله، بله، امثال بوده دیگه؛ تعذر نداشته و بعد تعذر عارض شده و این در آن زمان ممکن انجام نداده بوده. خب در این‌جا یک توجیه و تقریب برای استصحاب این است که ما توجه کنیم به این‌که ما یک وجوبی داشتیم بالاخره، قبل از طرؤ تعذر یک وجوبی که حالا کار نداریم این وجوب استقلالی بوده، ضمنی بوده، چی بوده، به این کار نداریم. یک وجوبی که می‌دانیم بوده، یک وجوبی که جنس است، جنس الوجوب را می‌دانیم بوده که این جنس الوجوب هم می‌تواند با وجوب استقلالی جمع بشود و فصلش وجوب استقلالی باشد و هم می‌تواند با وجوب ضمنی جمع بشود. ما علم داریم یک وجوبی بوده، حالا چرا؟ برای این‌که وجوب استقلالی که خب، وجوب ضمنی که روشن است. اگر وجوب استقلالی داشته قهراً این اجزاء غیرمتعذر در ضمن وجوب داشته دیگه، وجوبی که می‌رود روی مرکب؛ هر یک از اجزاء و ابعاد؛ وجوب ضمنی هم پیدا می‌کند. پس یک چنین وجوبی می‌دانیم بوده، الان که تعذر حاصل شد آن جنس الوجوب را نمی‌دانیم از بین رفت یا نه، آن جنس الوجوب باقی است؟ خب استصحاب بقائش را می‌کنیم.

س: متعلّقش چیه این؟

ج: همین؛ همین اجزاء ... می‌گوییم این اجزاء غیرمتعذر و این شرائط غیرمتعذر نسبت به این‌ها یک جنس الوجوبی که بود...

س: که هم با استقلالی و هم با ضمنی سازگار است یعنی؟

ج: که جنس الوجوب می‌گوییم یعنی وجوبی که هم می‌تواند در ضمن وجوب

س: یعنی جامع را می‌خواهید بفرمایید؟

ج: جامع است دیگه، نه آن موقع جامع داشته

س: حالا کلاً جامع دارد یا نه؟

ج: جامع هم دارد. جنس الوجوب است دیگه، یک جنس الوجوبی بوده، همان را می‌خواهیم استصحاب بکنیم.

س: الزام ... متعلّق می‌خواهد، متعلّقش

ج: بله، همین‌ها دیگه.

س: نه، متعلّقش کل بوده یا این بعض بوده؟

ج: بعض هم بوده دیگه، این بعض....

س: آخه این دو نوع وجوب است. جامع ندارد این‌ها

ج: یعنی چه؟

س: دو سه نوع وجوب است. وجوب ضمنی، وجوب استدلالی، اگر

ج: نه، جامع را این جوری معنا می‌کند

س: اگر متعلقش کل باشد

ج: جامع جنس یعنی با این می‌تواند جمع بشود با آن هم می‌تواند جمع بشود. مثل این که می‌دانیم حیوانی در این دار بوده، حیوانی می‌دانیم بوده، حالا این حیوان ممکن است در ضمن انسان باشد ممکن است در ضمن بقر باشد، غنم باشد

س: اتفاقاً همان جاها اشکال هم شده دیگه.

ج: خب حالا، بالاخره حالا تأثیر، تو اشکال‌ها یک اشکال که می‌کنیم. حالا اشکال می‌کنند ها! این یک تصویر است که ما این جوری بگویم. که آقای خوئی قدس سره این جور، تقریب اول را این قرار داده، «أن يستصحب الوجوب الجامع بين الضمني و الاستقلالی» که حالا بعد راجع به این یک عرضی می‌کنیم «المتعلق بغير المتعذر من الأجزاء و الشرائط، فإن وجوبها الضمني قبل طرؤ التعذر فی ضمن وجوب المركب کان ثابتاً، و نشک فی ارتفاع أصل الوجوب بارتفاعه، فنتمسک بالاستصحاب و نحکم ببقائه». این عبارت یک مقداری ایهام دارد اولش که «يستصحب الوجوب الجامع بين الضمني و الاستقلالی المتعلق بغير المتعذر من الأجزاء و الشرائط»، این یعنی مستصحب ما یک وجوبی جامع است که تعلق به غیر متعذر از اجزاء قرار گرفته؟ این اجزاء غیرمتعذره وجوب استقلالی به آن تعلق نگرفته بود آن موقع، وجوب استقلالی مال مرکب بود بما الله مرکب، این اجزاء وجوب ضمنی فقط داشتند. اگر این مستصحب را بخواهیم بگویم الجامع بینهما است بالفعل؛ یعنی همان موقع جامع است؛ خب این تمام نیست این جوری بخواهیم بگویم. اما اگر مقصود از این جامع این باشد ما اصل الوجوبی می‌دانیم این جا بوده که این اصل الوجوب یک جنسی است که هم با وجوب استقلالی می‌تواند جمع بشود هر جا باشد و هم با وجوب ضمنی می‌تواند جمع بشود. که البته در این جا نسبت به اجزاء غیرمتعذره با وجوب ضمنی بوده، در ضمن وجوب ضمنی بوده این جامع، این اصل الوجوب.

س: ولی ما به آن توجه می‌کنیم.

ج: بله، ما به آن توجه می‌کنیم

س: کلی قسم ثانی یعنی؟

ج: نه، نه، جامع، جامع این

س: کلی...

ج: به جنس، به جنس، جنس، این جنسی که توی آن نیفتاده حتماً با این نوع باید باشد یا با آن نوع باید باشد. همین! همین مقدار

س: می‌دانم، این درست؛ الان این خودش کلی است یا شخصی است؟

ج: کلی است.

س: ... قسم ثانی است؟

ج: کلی است، قسم ثالث است. این کلی است. این جوری.

از این که تعلیل می کنند که بعد می فرمایند «فانَّ وجوبها الضمنی قبل طروء التذذر فی ضمن ... کان ثابتاً»، خب می گویند که حالا کسی ممکن است بگوید این تعلیل با این می سازد که شما همان وجوب ضمنی را بگویی استصحاب می کنیم. این تعلیل با این می سازد. یک خرده صدر و ذیل معلّل و تعلیل یک مقداری تشویش مایی دارد. حالا اصلاح شده است این که این جور بگویی. این یک تقریب است.

خب این تقریب را ایشان دوتا اشکال ...، یک اشکال ایشان می کنند بر آن و آن این است که این مبنی است بر جریان استصحاب در کلی قسم ثالث.

س: همین را می خواستم عرض کنم. شما قسم ثانی پس چرا تصویر کردید...

ج: نه، نه

س: در توضیحش که فرمودید سؤال کردم، فرمودید یک حیوانی که نمی دانیم بقر است یا ...

ج: نه، نه، آن تشبیه می گویند از یک جهت ... می خواستیم بگوییم از این که کلی است و با این می سازد با آن هم می سازد

س: ولی قسم ثانی اش را در نظر نداشتید؟

ج: نه، نه، نه، این کلی قسم ثالث است که کلی قسم ثالث چیه؟ این است که می دانیم کلی در ضمن یک فردی محقق بوده، آن فرد را می دانیم از بین رفته ولی احتمال می دهیم کلی در ضمن یک فرد آخری

س: قبل از بین رفتن او محقق

ج: به وجود آمده باشد. مثلاً این جا می دانیم که زید در این دار بوده، زید می دانیم بیرون رفته ولی احتمال می دهیم شاید در کنار زید یا عند خروج زید عمرو وارد شده باشد. پس انسان باقی است. این جا هم شما می دانی که این اجزاء غیرمتعذر به واسطه امر به مرکب یک وجوب ضمنی و یا اصل الوجوبی این جا بوده، آن به واسطه این که امر به مرکب پایان یافت چون متعذر است و شارع به مرکب از متعذر و غیرمتعذر که نمی تواند امر بکند. آن امر از بین رفته ولی احتمال می دهیم یک امر استقلالی عند تعذر او به وجود آمده باشد و تشریع کرده باشد و به واسطه این فرد جدید، این تشریع جدید؛ آن اصل الوجوب باقی باشد و این همان کلی قسم ثالث است که لا نقول به، چرا؟ برای این که آن که یقین داریم که آن منتفی شده استصحاب نمی شود از آن کرد. آن امر آخر مشکوک الحدوث است. ما و آن جامع؛ آن که تشریع نشده آن یک امر انتزاعی است. آن که در لوح واقع است یا آن تشریع است یا این تشریع است. آن تشریع است که می دانیم تمام شده، این تشریع هم که نمی دانیم اصلاً جعل شده یا نه؟ ما یک چیزی می آیم انتزاع می کنیم که حکم شرع نیست. پس بنابراین باطل است. فلذا آقای آخوند هم در کفایه قدس سره فرموده

ما می‌خواهیم این‌جا استصحاب جاری بکنیم یا باید قائل باشیم مبنی است و قبول استصحاب کلی قسم ثالث یا یک وجه دیگری که حالا وجه سومی است که آقای خوئی ذکر می‌فرمایند.

س: البته حاج آقا رفع کلی قسم ثالث که نیست که فرمودید. آنچه که ردع فرموده معمولاً قرار می‌دهند این است که متیقن سابق و مشکوک... که دارد وحدت ندارد. لذا همین اشکال را به کلی قسم ثانی هم وارد می‌کنند بعد آن‌جا به حیث و بیث می‌افتند که این وحدت را ثابت کنند

ج: نه.

س: و الا این‌که انتزاع

ج: این هم....

س: این توی همه جا این‌طور نیست. ممکن است آن حکم هم داشته باشد ولی باز هم می‌گوی...

ج: باشد، نه، فلذا ایشان این‌جا همین را بیان می‌کند.

س: نه این‌جا را ... کلی را رفع ...

ج: «فان الفرد المعلوم و لا نقول به» چرا؟ «فان الفرد» فرموده «اِنَّه مبنی علی جریان الاستصحاب فی القسم الثالث من الکلی و لا نقول به، فان الفرد المعلوم تحقیقه و هو الوجوب الضمینی قد ارتفع یقیناً» آن وجوب ضمینی که داشتند برای خاطر آن مرکب «قد ارتفع یقیناً» پس بنابراین شک در بقاء نداریم. «و الفرد الآخر و هو الوجوب الاستقلالی» که می‌خواهید بگویید در ضمن او اصل الوجوب باقی است. و هو الوجوب الاستقلالی مشکوک الحدوث است. «و لیس هنا وجودٌ واحدٌ متیقن الحدوث مشکوک البقاء»

س: وحدت ندارد... همین‌که عرض کردم

ج: می‌دانم. پس به خاطر چی این‌جور نیست؟ به خاطر همان جهت که آن که یقیناً از بین رفته، شکی در آن نداریم. این‌که شک در حدوثش داریم. پس شما یک چیزی که بگویید این وجود! الان نمی‌دانم همان هست یا نه، این نیست...

س: وحدت قضیه متیقنه و مشکوک نیست که...

ج: خیلی خب، پس بنابراین غلط نبود که عرض کردیم همین است دیگه

س: نه، نه، شما عرض کردید جهتش این است که ما آن وجود انتزاعی را با آن کار نداریم

ج: نه، بعد همین تتمه لازمه دارد که آن وجود انتزاعی.... خب شما می‌گویید بله، ولی ما یک اصل الوجوبی که این‌جا انتزاع می‌کردیم از آن و از این، شاید آن اصل الوجوب باشد.

س: آن به خاطر، همین را می‌خواهم اتفاقاً عرض کنم. آن به خاطر انتزاعی بودنش نیست. آن را به خاطر این می‌گویند که آقا! چون کلی در ضمن هر فرد با فرد دیگر منقاد است

ج: نه، آن حالا حرف آخری است. دوتا جواب آن جا دارد. یکی همین که آباء و ابناء است که اصلاً این نیست؛ آن کلی هم از بین رفته، یکی این است که نه، ما از این ها می توانیم یک چیزی را انتزاع کنیم.

س: انتزاعی چرا فایده ندارد؟ به خاطر همین ...

ج: آن نه، آن هم در کلمات هست دیگه، گفتند آن امر انتزاعی هم که حکم شرع نیست. خب این تقریبی است که محقق خوئی ذکر کرده.

تقریب دومی که ذکر می کنند این است که «ان يستصحب الوجوب الاستقلالی بنحو مفاد کان التامه».

سوم هم این است که «ان يستصحب الوجوب الاستقلالی» باز، قبل از این که ما وارد دوم و سوم بشویم، این جا شیخ اعظم این جوری فرموده: «و للقول الثانی» که بگویم واجب اجزاء غیر متعذر، «استصحاب وجوب الباقي اذا كان المكلف مسبوقاً بالقدرة» که به این نکته اش توجه کرده «بناءً على أنَّ المستصحب هو مطلق الوجوب، بمعنى لزوم الفعل، من غير التفاتٍ إلى كونه لنفسه أو لغيره»، که به ضمنی کاری ندارد.

س: بحث غیری اش

ج: همین طور که قبلاً هم داشتیم در انحلال می گوید آقا؛ این اجزاء غیر متعذر؛ این وجوب داشته، یک وجوبی این جا بوده روی این ها، کار نداریم این وجوب به خاطر استقلالی اش بوده یا به خاطر این بوده که این مقدمه است. پس یک وجوبی این جا بوده، ما همان وجوب را این جا استصحاب می کنیم. خب این البته این هم یک تقریبی است که در مصباح الاصول نیامده، که شیخ فرموده و مستند شیخ؛ یعنی شیخ اشکال نمی کند. قول ثانی به این می شود استدلال کرد. باز این هم البته باز همان کلی قسم ثالث هست. اشکال کلی قسم ثالث، اگر در آن ضمنی باشد در این جا هم هست. علاوه بر این که وجوب مقدمی مبنی است بر این که ما وجوب مقدمی اجزاء را هم بپذیریم که خب خودش محل کلام است. کما این که آن قبلی هم ضمنی باید بپذیریم. خب مثل امام اصلاً انکار می کند می گویند ما وجوب ضمنی نداریم. این ها مبنی بر این هست که وجوب مقدمی را بپذیریم فرمایش شیخ، ضمنی آن اشکال هم دارد. علاوه بر این که توجه می فرمایید این ها همه استصحاب در شبهات حکمیه است. ما باید استصحاب در شبهات حکمیه را هم به طور کلی بپذیریم که ما این جاها بتوانیم این استصحاب را...

یک راه دیگری هم وجود دارد که اگر ما وجوب مقدمی را بپذیرفتیم و گفتیم وجوب مقدمی شرعی داریم، این جا دیگه احتیاج ... می توانیم شاید بگوییم که اشکال کلی قسم ثالث هم ندارد به این بیان که می گویم این اجزاء مگر وجوب مقدمی نداشت؟ وقتی که ذی المقدمه را شارع عوض می کند، وقتی وحدت مقدمه باشد باید یک وجوب جدید بیاید جعل بکند یا همان وجوب قبلی را می تواند باقی بگذارد؟ مثلاً یک مقدمه ای برای یک ذی المقدمه ای واجب شده، آن ذی المقدمه به خاطر یک امری از وجوب افتاد ولی یک ذی المقدمه دیگری را واجب می کند که همین است مقدمه اش، اگر ما وجوب شرعی می گویم نه وجوب ترشخی، یک وقت ما مقدمه واجب را از باب وجوب ترشخی بیان می کنیم یعنی از دل آن وجوب نفسی در می آید.

س: که چون عوض شده

ج: عوض می‌شود. این از دل آن در آمده بوده، این از دل این در می‌آید. ولی اگر بگویم که وجوب مقدمی یک وجوب تشریعی شرعی از دل آن در نمی‌آید. شارع محاسبه می‌کند همان‌جور که ذی‌المقدمه را به گردن می‌گذارد مقدمه را هم خودش به گردن می‌گذارد منتها از باب مقدمه او، خب دیگر چه احتیاجی به تشریح جدید دارد؟ وقتی مقدمه این مقدمه همان هم هست.

س: پس یک قسم خاص وجوب غیری شرعی را دارید می‌فرمایید. چون آن ترشخی هم شرعی است کما این‌که بسیاری فرمودند

ج: نه، آن تبعی است. یعنی خودبه‌خودی است

س: باشد، آن هم شرعی اسمش را گذاشتند دیگه...

ج: نه، ولی، نه، نه، نه،

س: می‌خواهم بگویم پس یکی

ج: نه، شرعی می‌گذارند ولی خصوصیاتش این است که آن تبعی است. آن‌که از بین رفت این تبعش هم از بین می‌رود، این جدید می‌شود.

س: می‌خواهم بینم در تبیین فرمایش‌تان می‌خواهید بفرمایید اگر وجوب مقدمی شرعی را بنحو خاصی قبول ...

ج: بله، بگویم تبعی به آن معنا نیست خودش استقلال به جعل دارد. محاسبه‌ای کرده که من این را لازم دارم برای این‌که من امر به مقدمات، به ذی‌المقدمه‌ها می‌خواهم بکنم. خب این‌جا می‌گویم آقا، این اجزاء غیرمتعذر وجوب مقدمی داشته، حالا الان نمی‌دانیم وجوب مقدمی‌اش از بین رفت یا نه؟ لعلّ شارع کل را واجب کرده باشد یعنی اجزاء غیر متعذر را واجب کرده باشد وقتی واجب کرده باز این‌ها می‌شوند مقدمه‌ی او ...

س: یعنی یک چیزی جای آن گذاشته باشد دیگر.

ج: پس بنابراین واجب است دیگر، استصحاب همان نفس آن وجوب مقدمی سابق را می‌کنیم. دیگر کلی هم نمی‌شود جامع هم نمی‌شود کلی هم نمی‌شود نفس همان وجوب سابق را، وجوب مقدمی سابق را استصحاب می‌کنیم برای این‌ها.

س: ولی مبنایش فرار می‌دهیم.

ج: ولی مبنا فرار می‌دهیم این یک، دو: این‌که با این وجوب مقدمه اگر می‌خواهید نتیجه بگیرید که مقدمه‌ی بی ذی‌المقدمه که نمی‌شود پس این باقی‌مانده وجوب استقلالی دارد، واجب است، خب این می‌شود اصل مثبت. درواقع همین‌جور است البته نمی‌شود وجوب مقدمه‌ای باشد ذی‌المقدمی واجب نباشد و این‌جا ذی‌المقدمی جز این اجزاء نیست دیگر که مرکبی که تشکیل می‌شود از همین اجزاء غیر متعذر.

س: دیگر نیازی به این نداریم، نیاز به این نداریم که بگویم کل الاجزاء واجب بوجوب واحد استقلالی؛ نه بیان دوم ...

ج: حالا نه، صبر کنید حالا می‌گویم چرا می‌گوییم؟

اگر می‌خواهید این را اثبات کنید می‌شود مثبت، اگر این را نخواهید اثبات بکنید وجوب مقدمه که خودش امثال ندارد، امثال خاص ندارد که.

س: نه شیخ می‌گفت چی؟ می‌گفت من می‌دانم این اجزاء را نگاه که به آن می‌کنم کاری ندارم مقدمه ...

ج: نه از آن درآمدیم ..

س: خلاصه باید انجام بدهد ...

ج: نه از آن درآمدیم، این تقریر جدید است داریم می‌کنیم. یکی این است که ...

س: شما دارید تتمه‌ی فرمایش ...

ج: نه نه تتمه عرض نمی‌کنم ...

س: ... ثالث نیست، چرا ... ثالث نیست؟ چون به خود اجزاء نگاه می‌کنم که خود اجزاء مقدمیت آن و وجوب غیرِ شرعیِ مقدمی‌اش محفوظ است منتها ذی المقدمه‌ها عوض شده ...

ج: عوض شده ...

س: پس نگاه به چی کردید؟

ج: به خود ...

س: نگاه به خود کل نکردید، نگاه به خود اجزاء کردید ...

ج: می‌دانم ...

س: و این در ...

ج: خب نه ...

س: شیخ هم به این نظر دارد ...

ج: نه به این نظر ندارد شیخ، شیخ جامع می‌فرماید، می‌فرماید ...

س: ... می‌فرماید که جامع نمی‌شود؟ این است که ...

ج: نه ایشان می‌فرمایند اصل وجوبی که کار ندارم این عبارت‌شان این بود دیگر ...

س: مقدمی است یا استقلالی است ...

ج: بله «لزوم من غیر التفات إلى كونه لنفسه أو لغيره».

س: همین اصل وجوب ...

ج: اصل وجوب می‌دانم این‌جا هست، ما نمی‌گوییم اصل الوجوب ...

س: خب شما اشکال‌تان این است ...

س: نه ما می‌گوییم شخص وجوب این‌جا هست ...

ج: ما می‌گوییم شخص وجوب غیری، نه اصلاً می‌دانیم این‌ها وجوب غیری داشتند، این وجوب غیری لعل باقی باشد چرا؟ برای خاطر این‌که ممکن است که شارع یک وجوب استقلالی روی مرکبی که تشکیل می‌شود از اجزاء غیر متعذر از مابقی؛ یک وجوب آورده روی این، پس این‌ها هم باز مقدمه‌ی همین می‌شوند. قبلاً مقدمه‌ی یک مرکبی بودند که از این‌ها و غیر این‌ها تشکیل می‌شد، الان مقدمه‌ی مرکبی هستند که فقط از این‌ها تشکیل می‌شود ...

س: ذی المقدمه عوض شده.

ج: ذی المقدمه عوض شده ولی مقدمه که لازم نیست عوض بشود، وجوب مقدمی که لازم نیست عوض بشود.

پس اشکال کلی قسم ثالث نمی‌آید، قضیه‌ی متیقنه و مشکوکه یکی است، هذه الابعاض، هذه الاجزاء، کانت واجبة بالوجوب المقدمی و الان کما کان.

س: منتها همه‌اش دایر یا بین اصل مثبت است یا این‌که اصلاً ...

ج: آهان آن وقت اشکال این است که شما با این می‌خواهید چکار کنید با این وجوب مقدمی؟ می‌خواهید اثبات کنید که پس این غیر متعذرها این مرکب امر استقلالی دارد از دل آن دریاورید که بله لازمه‌ی عقلی‌اش هست، مثبت است. اگر می‌خواهید بگویید نه بدون این‌که آن اثبات بشود من واجب است این را بیاورم خب من از آن برائت جاری می‌کنم این مقدمه را برای چی می‌خواهم؟ خودش که امتثال ندارد، عقوبت ندارد، خودش که چیز ندارد که.

س: حاج آقا مثبت در جایی است که خود امر مستصحب لیس له اثر شرعی بل امر عقلی بعد لازمه‌ی این مستصحبت لحاظ می‌شود... درست است؟ این‌جا اصل مثبت است، مثبت بر این‌که خود بقاء حیات من....

ج: این‌ها توی آن نیفتاده ...

س: نه دیگر اصل مثبت این است دیگر ...

ج: نه

س: ...

ج: نه ممکن است آثار داشته شما بخواهید آن را هم اثبات بکنید.

س: نه دیگر، اما آهان حالا حالا اصل مثبت این است دیگر، اصل مثبت یعنی این‌که من تا لازمه را اثبات نکنم امر شرعی اثبات نشود ...

ج: نه

س: ... وقتی ملزوم خودش اثر شرعی نداشته باشد ...

ج: نه داشته باشد، می‌خواهی اضافه‌ی بر آن می‌خواهی یک چیز دیگری هم حساب کن ...

س: خب نه پس اشکال اول که اصل مثبت، اشکال دوم را می‌پذیریم، اشکال دوم که می‌فرمایید یعنی چی مقدمی‌ای که تولید نشود از آن ذی المقدمه؟ این اشکال خوب است که آخر شما نمی‌توانید مقدمی‌ای را بگویید که تولید نشود از آن ذی المقدمه...

ج: پس لازمه‌اش این است که چی؟

س: نه نه اشکال بعدی اصل مثبت، اصل مثبت اشکالش در جایی است که خودش نمی‌توانیم با آن اثر شرعی اثبات کنیم مجبور هستیم با این لازمه که آن می‌شود اصل مثبت ...

ج: مجبور نیستیم به این که اصل مثبت این‌جا باشد، این‌جا هم هست ...

س: آقا اصلاً اصل مثبت ...

ج: نگفته که، آخر این چه حرفی است شما می‌زنید؟

س: ... اثر شرعی ندارد دیگر ... خودش امثال ندارد ...

س: شما اطلاق اثر اصل، بطلان اصل مثبت را در این‌جا باید بحث کنید، اگر خود ملزوم ما اثر شرعی دارد خودش خودش را می‌تواند اثبات کند، چون لازمه‌اش باطل است ملزوم هم باطل است؟

س: به درد ما نمی‌خورد ...

س: آهان به درد ما نمی‌خورد می‌شود اشکال دوم؛ اشکال اول اصل مثبت این است که می‌گوید خود ملزوم فرض کنید وحدت مفهوم دارد ملزوم و لازم، هر دو یک چیز را ...

ج: آقای عزیز این که لازمه‌ی این نیست، ببینید مثل این که شما می‌گویید این آب نمی‌دانم مطلق هست یا مطلق نیست؟ استصحاب بقاء اطلاق می‌کنید می‌گویید آب مطلق است. خب اثر شرعی دارد دیگر، با آن می‌شود وضو گرفت، می‌شود تطهیر کرد، خبیه، حدیثیه، همه‌ی این‌ها می‌شود درست؟ یک لازمه‌ای هم دارد اگر این مطلق است پس من آن شکر را توی این نریختم که ضامن باشم ...

س: ...

ج: نه بابا لازم عقلی‌اش است دیگر در جایی که

س: ...

ج: هیچ راهی نداشت، این که هیچ فقهی و هیچ اصولی غیر از حضرتعالی نگفته که اصل مثبت فقط مال جایی است که لولا این اثر دیگری نباشد، نه؛ هر اثری که شما به لازمه‌ی

عقلی و غیر از لازمه‌ی شرعی بخواهید اثبات بکنید می‌شود، حالا ولو آثار ...

س: ... ثابت نمی‌شود ...

ج: و آن ثابت نمی‌شود ولو آثار دیگری شاید باشد آن منافات ندارد که.

خب پس بنابراین این سه‌جور شد تا حالا که ما بخواهیم یک جامعی را استصحاب بکنیم درحقیقت، یعنی دوجور برای جامع، یکی آن‌که ضمنی هست که ایشان فرمودند، یکی آن‌که شیخ اعظم فرمود، یک راه دیگر هم این‌که ما حالا سر وجوب استقلالی به آن معنا نرویم این است که عرض کردیم که ما بیایم وجوب مقدمه را استصحاب بکنیم و اشکالش روشن می‌شود.

و اما وجه دومی که محقق خوئی ذکر می‌کنند این است که «ان يستصحب الوجوب الاستقلالی بنحو مفاد كان التامة» یعنی نمی‌گوییم وجوبه‌ای که كان لصلاة یا لهذه الاجزاء، اثبات شیء لشیء نه، بلکه اثبات الوجود، کیونیت وجوب، می‌گوییم یک وجوبی که این‌جا بود نه وجوب چه چیزی کار نداریم ...

س: متعلق یعنی توجه نمی‌کنیم؟

ج: توجه نمی‌کنیم.

می‌گوییم مگر این‌جا یک وجوبی نبود؟ یک وجوبی خلق شده بود دیگر، این وجوبی که خلق شده بود آیا از بین رفته یا از بین نرفته؟

س: پس هست حالا متعلقش این‌ها هست؟

ج: بله؟

س: این قبلاً بوده الان هم شک داریم کماکان هست پس متعلقش هم این‌ها هست.

حالا پس متعلقش این‌ها هست کار نداریم، می‌گوییم وجوبی که این‌جا گردن‌گیر ما بوده یا وجوبی این‌جا بوده، یک وجوب استقلالی‌ای در این‌جا وجود داشته، الان از بین رفته یا نه؟ لعل باقی باشد به این‌که شارع یک وجوب استقلالی دیگری برای این اجزاء غیر متعذره شاید جعل کرده باشد. خب اگر جعل کرده پس آن وجوب استقلالی وجود دارد، وجوب الاستقلالی کان موجوداً، الان هم احتمال می‌دهم که موجود باشد، وجوب استقلالی، دیگر به ضمنی و مقدمی کار نداریم، همان وجوب روی مرکب، یک وجوب استقلالی. می‌گوییم این وجوب استقلالی که می‌دانم این‌جا بوده، الان آیا صحنه خالی شد از وجوب استقلالی یا یک وجوب استقلالی باز هم هست در عالم تشریع؟ می‌گوید هست، استصحاب می‌گوید بگو هست. این خصوصیت این با قبلی در تقریر این‌ها این است که آن‌جا جامع بین استقلالی و ضمنی می‌گفتیم، این‌جا نه اصلاً ضمنی و مقدمی را می‌گذاریم کنار و فقط به وجوب مرکب توجه می‌کنیم. یک وجوب مرکب یک وجوبی این‌جا بود وجوب استقلالی الان نمی‌دانیم این وجوب استقلالی پایدار هست یا نیست؟ می‌گوییم ان شاء الله پایدار هست. «ان يستصحب الوجوب الاستقلالی بنحو مفاد كان التامة بأن يقال ان اصل الوجوب قبل تعذر بعض الاجزاء كان ثابتاً و يُشك في ارتفاعه بعد طرؤ التعذر فيحكم ببقائه للاستصحاب».

جوابی که می‌دهند محقق خوئی قدس سره دوتا جواب هست، جواب اولشان این است که وجوب عرض است، حالا تسامح شاید در این تعبیرشان باشد، یعنی متعلق می‌خواهد، همین‌طور وجوب پا در هوا نمی‌شود تصور کرد که، وجوب یک چیزی است. خب حالا این که وجوب عرض شد متعلق می‌خواهد می‌گوییم آن وجوب که ما به آن یقین داشتیم، این وجوب استقلالی که ما به آن یقین داشتیم به مرکب از متعذر و غیر متعذر بود که به حضرت عباس آن از بین رفته، آن وجوب استقلالی‌ای که بخواهد روی مابقی غیر متعذر باشد اصلاً شک در حدوث آن داریم. پس چه چیزی داریم که یقین به وجود سابق و شک در بقاء آن داشته باشیم؟ آن که واقعیت دارد این است، آن که در متن خارج، می‌دانیم در عالم خارج تحقق پیدا کرده آن وجوب بوده، آن وجوب استقلالی بوده که متعلقش کل این‌ها با آن که الان متعذر شده بوده، آن که حتماً نیست، وقتی متعلقش از بین رفت خودش هم از بین می‌رود دیگر. خب آن که از بین رفته، این وجوب استقلالی دیگر اصلاً نمی‌دانیم به وجود آمده یا نه؟ پس بنابراین همان اشکال کلی قسم ثالث این جا هست دیگر. حالا این جوری فرمودند ...

س: یعنی می‌خواهند بفرمایند حاج آقا نه تنها حالا اشکال استصحاب کلی، استصحاب کلی می‌گفت جامع و اصل را می‌آییم استصحاب می‌کنیم، اشکال استصحاب ...؛ اما این جا چیز دیگر می‌خواهد بگوید، می‌خواهد بگوید اگر مثلاً مثال صلاة واجب بود الان می‌دانم صلاة برای من معذور است واجب نیست، صوم حالا واجب است؟ دوتا استقلالی دارد، دوتا استقلالی مختلف، عین این می‌ماند که من یقین به ...

ج: حالا آن بله آن هم ...

س: ... بقاء وجوب

ج: جامع بین این‌ها ...

س: ... مثلاً صوم برسم، مثل این می‌ماند، دوتا استقلالی‌ای که ربطی بهم ندارند ...

ج: بله.

پس شما این جا درحقیقت اگر این جوری ملاحظه کنید که بابا این وجوبی که من قبلاً می‌دانستم این وجوب روی آن بوده، آن که می‌دانم از بین رفته، یقین به ارتفاع آن دارم. این وجوب استقلالی هم که هم که شک در حدوث آن دارم، پس ذات این وجوب‌ها که این جوری است. اگر بخواهید جامع بینهما را بگویید آن هم می‌شود کلی قسم ثالث. خب این اشکال اول.

اشکال بعدی که می‌فرمایند این است که خب حالا وجوب استقلالی هست می‌خواهی چه نتیجه‌ای بگیری؟ می‌خواهی نتیجه بگیری که این اجزاء غیر متعذره پس واجب است، چون وجوب استقلالی پا در هوا که نمی‌شود. وقتی شارع دارد می‌گوید آن هست پس لازمه‌اش این هست که یعنی این‌ها واجب هستند. آن وجوب استقلالی به این‌ها خورده در بقاء، خب می‌شود اصل مثبت. می‌فرمایند که «و لا نقول به ان استصحاب الوجوب بنحو و ثانیاً ان استصحاب الوجوب بنحو مفاد کان النامة و هو ما لوحظ فيه نفس الوجوب مع قطع النظر عن متعلقه لا يترتب عليه وجوب غير المتعذر من الاجزاء و الشرائط الا على القول بالاصل المثبت و لا نقول به». اگر یادتا باشد قبلاً شبیه این اشکال بود یک جوابی می‌دادیم از این اشکال و آن این است که اگر بخواهیم اثبات کنیم که بله و فتوا بدهیم این غیر متعذرها

وجوب دارد این مثبت هست و نمی‌شود، ولی اگر به ما شارع گفت من تو را متعبد می‌کنم یک وجوب استقلال این‌جا وجود دارد که من می‌دانم امتثال او نمی‌شود الا به این.

س: حکم عقل من هست.

ج: این حکم عقل من هست، نمی‌خواهم بگویم این‌ها واجب است، اگر شما اشکال نکردید اشکال اولی را نکردید گفتید شارع می‌تواند بگوید آقا من یک وجوب استقلالی این‌جا دارم ولی من می‌دانم این وجوب استقلالی لا یمکن امتثاله الا به این‌که این‌ها را بیاورم، چون چیز دیگر که نیست. خب این‌جا چه اشکالی دارد؟ اشکال اصل مثبت وارد نیست، آن تنظیری هم که ایشان کردند همان که «و نظیر المقام ما اذا علمنا بوجوب اکرام زید ثم علمنا بارتفاعه و احتملنا وجوب اکرام عمرو فهل یصح جریان الاستصحاب فی اصل الوجوب بنحو مفاد کان التامة لیترتب علیه وجوب اکرام عمرو» این اشکالش همان اشکال قبلی هست، درست است این بله من می‌دانستم زید واجب الاکرام است، می‌دانم وجوب آن از بین رفته ولی احتمال می‌دهم حالا عمرو اکرامش واجب باشد. می‌گوید وجوبی که این‌جا بود وجوب نفسی، کار به متعلق آن ندارم که زید بود، استصحاب آن وجوب را می‌کنم، خب همان اشکال اولی، و الا اگر اشکال اولی وارد نباشد می‌گوییم آره، یک وظیفه دارم کسی باید اکرام کنم می‌دانم فردی هم غیر از او حتماً نیست که بشود، عمرو است. باید این قسمت را ایشان در آن بالا می‌آورد حالا خواستند در ذیل ثانیاً آوردند شاید می‌خواهند مثلاً بگویند مجموع اشکالین با این مثلاً بیشتر واضح بشنوند.

خب این هم دوم که این را نه شیخ اعظم ذکر فرموده حالا این‌جا و نه آقای آخوند ذکر کرده؛ بعضی‌ها ذکر کردند این را.

سوم: سوم این است که بیایم بگویم ما همان وجوب استقلالی مرکبی که قبلاً بود نفس همان وجوب استقلالی را می‌خواهیم استصحاب بکنیم. و این‌که شما می‌گویید قطع داریم آن وجوب استقلالی از بین رفته این حرف نادرست است به این توضیح که عرف تعذر بعض اجزاء مخصوصاً اگر این‌ها اجزاء مهمه و خیلی زیاد نباشد، این را موضوع را عوض شده نمی‌بینند، این را همان می‌بینند فلذا می‌گویند این آن وقت واجب بوده حالا واجب نیست. در نظر عرف این اجزاء باقی‌مانده، البته در صورتی که خیلی کذا نباشد این همان است. خب می‌گوییم همین‌ها قبلاً وجوب استقلالی روی آن بود. این مثل حالات عوض شدن است نه تغییر موضوع و انعدام آن موضوع سابق. فلذا اشکالی ندارد. حالا شیخ اعظم همین را این‌جا فرموده، فرموده است که «أو» یعنی استصحاب می‌کنیم «الوجوب النفسی المتعلق بالموضوع الأعم من الجامع لجميع الأجزاء و الفاقد لبعضها، بدعوى صدق الموضوع عرفاً على هذا المعنى الأعم الموجود فى اللاحق و لو مسامحة، فان أهل العرف يطلقون» یا «يطلقون على من عجز عن السورة بعد قدرته عليها: أنَّ الصلاة كانت واجبة عليه حال القدرة على السورة، و لا يعلم بقاء وجوبها بعد العجز». همان، همان نماز است نمی‌دانیم بعد العجز بر آن واجب است یا نه؟ این جور تعبیر می‌کنند پس این را همان می‌بینند. بعد فرموده: «و لو لم یکف هذا المقدار فى الاستصحاب لاختلَّ جریانه فى کثیر من الاستصحابات، مثل: استصحاب کثرة الماء و قلته» بالاخره چرا شک می‌کنی؟ یک چیزی از آن برداشته شده، تبخیر شده یک چیزی شده، این‌ها که در نظر عرف باعث نمی‌شوند موضوع عوض بشود.

س: یعنی می‌گویند همانی است که یک مقداری‌اش آسیب دیده؟

ج: آره.

حالا بعضی‌ها هم مثال زدند مثلاً برای توضیح همین، نمی‌دانم شاید توی کلام امام بود کجا بود که این مثل این است که گفته «اکرم زیداً» بعد زید مثلاً یک تصادف می‌کند دوتا دست‌هایش هم قطع می‌شود، می‌شود زیدی که الان دوتا دست ندارد. خب عرف می‌گوید این همان زید است دیگر؛ استصحاب بقاء. این‌جا هم همین‌جور است، حالا سوره را نمی‌تواند بخواند. این هم به خدمت شما، مرحوم آقای خوئی قدس‌سره، حالا شیخ توی عبارت‌شان نبود اما مرحوم آقای خوئی قدس‌سره دارند که «اعتبار ان الصلاة»، حالا یا بعد دارند که خلاصه این در جایی است که این اجزاء متعذره خیلی نباشد از آن مهم مهم‌هایش هم نباشد که وحدت عرفیه را داشته باشد و این‌جا را می‌پذیرند ایشان، یعنی این شکل استصحاب را در این صورت ایشان می‌پذیرند.

خب این هم تقریب دیگر، آقای آخوند قدس‌سره هم در کفایه به این تقریب که ایشان به این جهاتش هم توجه داشته و می‌فرماید: «ربما يقال بأن قضية الاستصحاب فی بعض الصور وجوب الباقی فی حال التعذر أيضاً و لكنه لا یکاد یصح إلا بناء علی صحة القسم الثالث من استصحاب الکلی أو علی المسامحة فی تعیین الموضوع فی الاستصحاب، و کان ما تعذر مما یسامح به عرفاً، بحيث یصدق مع تعذره بقاء الوجوب لو قیل بوجوب الباقی، و ارتفاعه لو قیل بعدم وجوبه» می‌گویند از همین وجوب برطرف شده، از همین، این غیر از این است که اصلاً ربطی اگر نداشت، پس روی همین می‌دانستند می‌گویند برطرف شد. اگر باقی هم باشد می‌گویند همین وجوبش باقی است، جاهایی که این‌جوری باشد. خب «و یأتی تحقیق الکلام فیهِ فی غیر المقام». حالا ما چون به آقایان قول دادیم و این‌ها دیگر تشریف آوردند ...

س: قضاوت در این ...

ج: می‌ماند برای جلسه‌ی بعد....

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.